

رساله فی شرح هلیج از حکیم الملک، نظام الدین احمد گیلانی

به کوشش وجیهه پناهی^۱

چکیده

رساله فی شرح هلیج از مونوگراف‌ها یا تک‌نامه‌هایی است که حکیم الملک، نظام الدین احمد گیلانی در شرح گیاه دارویی هلیله نگاشته است. او از اطبای نامی قرن ۱۰ و ۱۱ هـ.ق و از شاگردان میرداماد و شیخ بهاء الدین عاملی بوده و چندین رساله در علم پزشکی از او به یادگار مانده است. یکی از این رساله‌ها، رساله فی شرح هلیج الکابلی و اخواتها است که از آن دو نسخه موجود است. یکی از آنها در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۲۲۳ در مجموعه‌ای خطی شامل سیزده رساله موجود بوده، اما نسخه دیگر از نسخه‌های مربوط به کتابخانه شخصی محقق ارجمند، جناب آقای رشید تقفقد است که تصویر آن توسط مؤسسه تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل دانشگاه علوم پزشکی ایران چاپ شده. نگارنده با در نظر گرفتن هر دو نسخه، این رساله را تصحیح کرده و بعضی نکات و ابهامات در واژگان و اصطلاحات پزشکی را در انتهای آن تبیین نموده است.

واژگان کلیدی: نظام الدین احمد گیلانی، هلیج، هلیله کابلی، هلیله زرد، هلیله سیاه.

رساله فی شرح هلیج از حکیم الملک، نظام الدین احمد گیلانی

پزشکان دانشمند و اطبای بزرگ در گذشته برای نگاشتن کتاب‌های طبّی و داروشناسی دو نوع کتاب

۱. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی؛ نشانی الکترونیکی: panahi_mahtab@yahoo.com

را مدّ نظر داشته اند:

الف - کتاب‌هایی که موضوع آن بیماری‌های از فرق تا قدم بود که می‌توان آنها را دایرةالمعارف پزشکی خواند؛ مانند کتاب قانون ابن سینا و ذخیره خوارزمشاهی از جرجانی؛ که در این نوع کتب تمامی بیماری‌ها و روش‌های درمانی را در بخش‌های گوناگون بررسی می‌کند.

ب - کتاب‌هایی که موضوعی خاص داشتند؛ اعم از یک بیماری یا عضو بدن یا دارویی خاص مانند رساله النبض از ابن سینا که به جهش رگ و رگ‌شناسی به صورت تخصصی می‌پردازد یا احياء الاطفال مظفری که خاص بیماری‌های کودکان است.

از آنجایی که بعضی گیاهان یا داروها کاربرد بسزایی در رفع بیماری‌های گوناگون داشته‌اند و برای انواع بیماری‌ها تجویز می‌شده‌اند، برخی از اطبا به صورت مفرد به آن گیاه یا داروی خاص عنایت داشته‌اند و رساله‌هایی را به همان عنوان نگاشته‌اند. همچون بیخ چینی از حکیم عمادالدین محمود طبیب یا رساله در شرح مومیایی کانی از نظام‌الدین احمد گیلانی که هر دو به صورت مونوگراف یا تک‌نامه‌اند و شرح یک داروی خاص یا موضوعی خاص را مدّ نظر دارند.

نظام‌الدین احمد گیلانی، مشهور به حکیم‌الملک، از اطبای نامی قرن ۱۰ و ۱۱ هـ ق (ت ۹۹۳ یا ۹۹۴ هـ ق) است. نظام‌الدین احمد از شاگردان میرداماد و شیخ بهاء‌الدین عاملی بود و در سال ۱۰۴۰ هـ ق از اصفهان به هندوستان مهاجرت کرد. وی ابتدا در دهلی و سپس در حیدرآباد دکن اقامت گزید و کتاب شجره دانش را در مسائل تاریخی و همچنین چند رساله در علم پزشکی نوشت و در حوالی سال ۱۰۵۵ هـ ق. درگذشت. وی در غلنکده در جنوب دهلی در ناحیه دکن سکونت داشت و به دربار عبدالله قطب شاه راه یافت.

در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجموعه‌ای خطی شامل سیزده رساله به شماره ۳۲۲۳ وجود دارد که دومین رساله آن «در خواص هلیله» است به زبان فارسی. این مجموعه نفیس حاوی ۱۳ رساله از نابغات نظام‌الدین احمد گیلانی است که در صفحه ۸۹ آن، خود را «فلک» خوانده و اغلب رسائل را به نام عبدالله قطب شاه تألیف و تقدیم کرده و بعضی مورخ سال ۱۰۲۸ هـ ق و به خط مؤلف است. مؤلف کتاب‌های دیگر از جمله شرح در نهج‌البلاغه دارد که در صفحه ۶۲ نسخه به آن اشاره شده. لقب دیگر نظام‌الدین، «حکیم‌الملک» بوده است که شاید از طرف سلطان عصر اطلاق گردیده و در صفحه ۱۰۱ نسخه ذکر گشته. فهرست این نسخه، شامل مجموعه رسائل نویسنده، به شرح ذیل است:

۱. رساله الواحدات الی اثنی عشریات به عربی؛

۲. رساله در خواص هلیله به فارسی؛

۳. رساله فی تحقیق ماهیه منی و کیفیة انعقاد النطفة و تولد الجنین و حصه حرارة الغریزیه؛

۴. رساله در تحقیق ماده منوی و انعقاد نطفه به فارسی که به نام عبدالله قطب شاه تألیف شده است؛

۱. الگود، طب در دوره صفویه، ص ۹۸.

۵. رساله در پیدایش علم طب و تحقیق در موضوع الهام و لذت عقلی به فارسی؛
۶. در خواص بعضی از گیاه‌های طبّی مانند هلیله و کاسنی و بابونه و رازیانه به فارسی؛
۷. رساله منتخب دره الخواص که مؤلف در چهار ساعت این کار را انجام داده و تمام لغات را آورده و موارد خطا و غلط آن را اصلاح و تصحیح فرموده، به عربی؛
۸. رساله فی ما یصنع الناس فی غیر موضعه که اشتباهات شایع میان مردم را ذکر کرده و موارد صحیح و درست آن را ایراد کرده است، به عربی؛
۹. رساله در شرح الباقیات الصالحات و الحسنات بذهین السیئات که در اصفهان تألیف و تحریر کرده، به عربی؛
۱۰. رساله در تحقیق اختلاف مذاهب، به عربی؛
۱۱. رساله فی اثبات صانع و جبر و تفویض، به عربی؛
۱۲. رساله فی تحقیق سبب کون سوره الحمد جلیل القدر؛
۱۳. رساله الشهاب فی صحه الاخبار عن الفعل و الحرف در سنه ۱۰۴۰ هـ ق در بلده دهلی نزد مهابت خان نوشته است.
- نگارنده برای تصحیح این رساله علاوه بر نسخه ذکر شده، از نسخه دیگری از مجموعه رسائل خطی نظام الدین احمد گیلانی - که نزد محقق ارجمند جناب آقای رشید تقفد نگهداری می شود - استفاده کرده. این نسخه در مقاله حاضر نسخه ت نامیده شده و نسخه موجود در دانشگاه تهران نیز نسخه ۵ خوانده شده است.
- پس از تصحیح نسخه، اصطلاحات پزشکی و بیماری‌هایی که در متن آمده، شرح گردیده است. شیوه تصحیح نسخه نیز به قرار زیر است:
۱. در بعضی از قسمت‌های نسخه در نگارش واژگان اشتباهاتی رخ داده که در این موارد آن کلمه با املائی صحیح آمده است؛ ولی در پاورقی، ضبط نسخه، نوشته شده است.
 ۲. رسم الخط نسخه با توجه به املائی آن در گذشته با رسم الخط امروزی متفاوت است؛ بنابراین تمامی کلمات با رسم الخط امروزی آمده؛ از آن جمله است: قوا به جای قوی، سوم به جای سیوم، مجرا به جای مجری.
 ۳. کلمات از نظر پیوسته‌نویسی و جدانویسی نیز به صورت رسم الخط امروزی نوشته شدند؛ مانند پیوسته بودن «به»، «است»، «می» و حتی در بعضی از موارد «را» هم به کلمه چسبیده بود که در متن تصحیح شده، جدا نوشته شدند.
 ۴. در مواردی که معنای جمله به لحاظ نبودن یک کلمه یا حرف اضافه رسا نبوده، آن کلمه در میان [] قرار گرفته و به جمله اضافه شده است.
 ۵. در مواردی که یک کلمه تکرار شده بود و یا آمدن آن کلمه در جمله اضافه بود و باید حذف می شد، داخل <> آمده است.

۶. متن اصلی نسخه، فاقد علائم سجاوندی بود و نیز پاراگراف‌بندی در متن وجود نداشت که در متن تصحیح شده، این موارد رعایت شده است.
۷. مانند اکثر نسخه خطی‌های کهن به درست نوشتن حروف چهارگانه فارسی «گ، چ، پ، ژ» اعتنایی نشده است. که همه آنها به شکل فارسی نگاشته شدند مانند: گوش به جای کوش، گردیدن به جای کردیدن، چرب به جای جرب، چوب به جای جوب.
۸. کاربرد همزه‌ها نیز با رسم الخط کنونی متفاوت است که همگی مانند رسم الخط امروزی نگاشته شد.
۹. اشتباهات املائی نیز در متن وجود داشت که تصحیح شد و سپس در متن آمد.

رساله فی شرح هلیج الکابلی و اخواته

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس و ستایش بی‌قیاس مر صانعی را که پیکر بدیع‌الاساس انسان را به زیور عقل بیاراست و به نفس و قوا و حواس آراسته، فکر و تدبیر و اندیشه او ساخت تا به بصارت نظارت زمین و مشاهده نباتات و آیات کل رباحین و تصوّر عجایب مخلوقات و غرائب موجودات و شناختن ادویه عجیبه و عبرت گرفتن از آن آثار و آیات سره به وجود مطلق و موجود به حق و معشوق متحقق و خالق و فاعل و جاعل کل برند و درود نامحدود بر سرور کاینات و غایت موجودات محمد - علیه افضل الصلوات و اکمل التسلیمات - و بر آل و اصحاب او باد.

اما بعد؛ چنین گوید اقل عبادالله تعالی، نظام‌الدین احمد الملقب به حکیم‌الملک گیلانی که مرا از عنفوان شباب الی الان - که نزدیک به سن شیخوخیت است - همیشه اوقات صرف کسب علوم و کمالات و تحصیل رأس المال و سرمایه آمل و حال و مال بود؛ بنابراین از وطن غربت اختیار کرد و راه سفر بحر و بر پیمود تا معظم بلاد معموره عراق عرب و عجم و هندوستان سیر نمود و از هر گوشه توشه و از هر خرمنی خوشه و از هر شجری ثمری و از هر معدنی گهری و از هر بحری ذری انتخاب نموده، در خزانه خاطری می‌سپرد و همه جا در سیر و سفر، نظر بر تجربه روزگار و شناختن ادویه و اوراق و قشور و ازهار و اثمار اشجار داشت و به قدر امکان امتحان می‌کرد تا در هندوستان دوایی یافت که از کثرت خواص از اکثر ادویه امتیاز و اختصاص داشت. و آن از ادویه قلبیه است و طبع او بارد یابس و قابض و حابس طبع^۱ است بالذات و بالعرض و به قوت عصر، مسهل اخلاط و رطوبات است و از خواص آن این است که پیر را جوان می‌کند و جوان را جوان می‌دارد، قوت اعضا و غشا و عضلات و رباطات می‌دهد و لحم را سخت و قایم می‌کند و مفاصل محکم می‌گرداند و رطوبات دفع می‌کند و بول می‌راند و اعضا را قایم می‌دارد و دافع اخلاط سست است و نافع مزاج انسان؛ منقی معده و دماغ و احشا و امعا است و مقوی و مفرح دل

۱. د: خاطر

۲. د: طبیعت

و دماغ و معده و جگر؛ اشتهای طعام می‌آورد و قوه^۱ باه می‌دهد و قضیب قایم می‌کند و نعوظ می‌آرد؛ و استخراج معده و احشا و سستی اعصاب و اعضا را درست و محکم می‌گرداند؛ رادع اورام است و بازدارنده مواد و مجفف رطوبات؛ آب رفتن از چشم بازمی‌دارد و حمیت آن می‌برد و خون می‌بندد و روشنی می‌افزاید و موسیاه می‌دارد و دافع صداع است و مفتح سدد و مقوی کرده و کبد؛ لون را نیکو می‌کند و طعام هضم می‌دهد؛ امراض دماغی و سوداوی و وسواس و توخس و صرع و سکنه و سدر و دوار و مالیخولیا و استخراج و لقوه^۲ را نافع است و فالج را معالج و اسهال معدی و معوی را حبس می‌کند و تزخر^۳ باز می‌دارد و بواسیر قلع می‌نماید و استخراج مقعد و خروج شبرح را قایم می‌کند و رباطات مقعد محکم می‌گرداند و نواسیر خشک می‌کند و بواسیر بالکلیه برطرف می‌کند. حرارت کم می‌کند و تشنگی می‌نشاند و طعام هضم می‌کند و دفع فساد می‌نماید و نعوظ می‌آورد و امساک می‌کند. رحم پاک^۴ و تنگ می‌سازد و بچه نگاه می‌دارد و خوردن آن پیش از طعام مسهل است و بالای طعام هاضم و حابس. برای رطوبتی مزاج، اکسیر اکبر است. از خواص عجیبه کثیره او آنچه به تجربه رسیده و آنچه از اطباء هند و جوکیان و جهان دیدگان شنیده شده، زیاده از آن است که به حیز بیان آید و اسم شریف آن هلیله کابلی است که طبع آن بارد یابس و قابض و حابس است. پیش اطباء هند دواي کثیرالمنفعت عديم‌الضرر هلیله است و پیش اطباء ایران آب نیم گرم و پیش اطباء روم حبّ الرشاد^۵ به قوت عفوصت و عصر؛ هم قوت ماسکه می‌دهد و هم دافعه و خواص اخوان آن از هلیله زرد و سیاه و آمله و بلبله نزدیک به آنند در کیفیت و طبیعت؛ و سیاه مسهل تر است مگر سودا را؛ و زرد مگر صفرا را و مرکب از همه، که اطریفل صغیر که معمول حکمای هند است، عبارت از آن است و معظم ترکیبات است به غایت کثیرالمنافع است و آن را طریله خوانند یعنی مرکب از سه دواي خاص. هر که هر هفته یک مرتبه یک توله یا بیشتر موافق مزاج هر کس یا سفوف آن به قدر نیم توله یا بیشتر به ملاحظه مزاج بخورد و مداومت نماید، هرگز بیمار نشود و این نسبت با بعضی مزاج به تجربه رسیده است. شخصی از اطباء هند حکایت می‌کرد که پدر من طبیب خوب بود. هر روز بعد از طعام یک مثقال سفوف هلیله می‌خورد، قریب صد سال عمر داشت و بیمار نمی‌شد؛ آخر غرق شد. راقم حروف از آن در حبس اسهال مزمن و جدید مکرر تجربه کرده، نفع‌ها مشاهده نموده. در اسهال کهنه، اول سفوف هلیله می‌دهم یا اطریفل که پاک شود و بعد از آن به اندک چیز حبس می‌شود. کم آن قابض است و بیشتر مسهل و در زحیر مکرر داده شده به مجرد یک دست عمل که بندقه جند افتاد پیچش و زحیر برطرف شد و خوب شد. وقتی که در علاج اسهال مشغول بودم و مکرر قابض قوی می‌دادم، قبول نمی‌کرد و قبض نمی‌شد.

۱. د: قوت

۲. د: لغوه

۳. د: تزخرح

۴. د: + می‌کند

۵. د: پیش اطباء هند دواي کثیرالمنفعت عديم‌الضرر هلیله است و پیش اطباء ایران آب نیم گرم و پیش اطباء روم حبّ الرشاد.

مکرّر در خواب دیدم که هلیله را به من می‌نمایان^۱ و گاهی با ایما و اشاره و گاهی تصریح می‌فرمایند که «هلیله استعمال کن.» چنان کردم؛ مؤثر شد. فی الحال^۲ چنان تجربه به هم رسیده که در اکثر اسهال تا هلیله نمی‌دهم، قابض نمی‌دهم، الحق مسهل بی‌مضرت است و هیچ برهم زدگی در معده نمی‌کند. اندک عسر البلع است که فرو بردن گران است. بعد از آن اصلاً تغییر ظاهر نمی‌شود؛ به خلاف مسهلات دیگر که بسیار ضعف و انقلاب معده و اضطراب پدید می‌آید از خوردن آنها تا دفع شود. هلیله نزد فقیر، بهترین دواهاست و چنان که خود را شاگرد هلیله گفته‌ام و آن استاد است و مرا به آن اعتماد و به اثر آن اعتقاد، والله اعلم بالصواب.

جوکیان هند چیزهای غریب و عجیب می‌گویند که هر که هلیله کلان درشت دست می‌گیرد، او را نعوذ می‌شود و تا در دست دارد، امساک می‌کند. هلیله درشت و کلان دیدیم اما این اثر از آن ندیدیم. دور نیست که دست گرفتن کنایه از مداومت نمودن خوردن آن باشد که این اثر دارد.^۳

والدالحکما، استاد اول - که اقلینوس حکیم است و شاگرد حضرت ادریس نبی - عصای او [را] می‌گویند: «از چوب کاسنی یا خطمی بود.» یعنی او در علاج به اینها اعتماد داشت و این خادم الاطبا عصای خود از چوب هلیله کرده است. الحق از کاسنی اثرهای عجیب و غریب دیده شده است؛ خصوصاً در تب‌ها و امراض حادّه و استسقا و امراض کبد و دفع تهیج و فساد لون.

و از حکما منقول است که دوائی هیچ ضرر ندارد و نفع بسیار دارد هلیله است و در استسقا نیز هلیله زرد با تمر هندی دادن، احیاناً نفع تمام دارد و از بعضی دواها اثرهای عجیب و غریب دیده شده است، چنان که از هندوانه در امراض حادّه و در تب‌های صفراوی و در رفع تشنگی و خشکی و تلّین طبیعت و تسکین قلق و اضطراب؛ آب هندوانه به منزله آب حیات است. در پیش فقیر دوا بسیار نفع کم ضرر هندوانه است و گلاب و کاسنی بعد از آن تمر هندی که بدل آلوی بخارا است و اقوی از آن و از ادویه قلبیه است. در امراض اندرونی و اسهال، هلیله کدبانوی بدن است و در امراض حادّه.

اینها از حکیم علی - رحمه الله - منقول است که «مدّت سه سال تب ربع داشتیم و هر علاج که می‌کردم برطرف نمی‌شد. بعد از آن در علاج توقف نمودم. شیخی جالینوس حکیم را خواب دیدم می‌گوید که «چرا دوائی مفردی نمی‌خوری که جالی معده است و غسل امعا و مسکن صفرا و مرّق خلط و مقوی دل؛ اشتها می‌آرد و حرارت می‌نشاند و خون صاف می‌کند و رقیق می‌گرداند و قلق و اضطراب و تشنگی تسکین می‌دهد. بی‌مزگی دهان و خشکی می‌برد. درد سرّ گرم را دوا است و جگر خشک را به اعتدال می‌آرد و گرده و مthane را پاک می‌کند و ادرار بول می‌نماید و صفراوی مزاج را به منزله آب حیات است.» گفتم: «آن دوائی مفرد کدام است که این خاصیت دارد؟» گفت: «آلوی بخارا.» بعد از آن قریب چهل روز خیسانده، آب آن

۱. د: می‌نمایند

۲. د: و الحال

۳. نسخه د، در این قسمت پایان می‌یابد و در ادامه فقط از نسخه ت استفاده شده است.

می‌خوردم تا تب ربع کهنه برطرف شد.

راقم حروف نیز بیماری داشت. اکثر علاج‌ها که به تجربه رسیده بود نمود. مفید نیفتاد. بعد از شنیدن این حکایت از حکیم ابوالقاسم برادر زن و شاگرد و مربّاء تربیت حکیم علی، آن بیمار را آب آلو می‌دادم و گاه قی نیز فرمودم و حمام می‌بردم تا از آن خلاص شد. شخصی دیگر را چهارده ماه تب ربع داشت به آب کدوی مدبّر مطبوخ با آب تهرندی و یا یک مثقال ریوند دادم در چهار روز خوب شد. هرگاه صاحب تب ربع را علاج کرده‌ام، بیش از وقت نیم ساعت تریاق فاروق با مخلصه یا برش یا فلونیا می‌دادم و بیش از روز نوبت قی می‌فرمودم. بعد از آن یک دو نوبت کمتر می‌آمد و برطرف می‌شد. الان آن یک شخص که به واسطه پرهیز نکردن و زود علاج فرمودن دراز کشید.

دیگر ادویه مفرده کثیرالمنفعت، یکی جند بیدستر است که در ازاله امراض بارده، خصوصاً برای طفلان آثار عجیب و غریب دیده شده است که مرده را زنده کرده است. چنانچه تجربه اکثر اطبا و عجایز هر بلاد و امصار شده است و دیگر شیرزان در امراض حادّه و امراض عین و تسکین وجع اثرهای غریب دیده شده است. چنان که چند مرتبه صاحب حمّی را که قطع نظر از حیات شده بود و اطباء دست از علاج کشیده بودند، راقم حروف، شیر زنان در بینی فرمود دوشیدن، که پستان در بینی کرده دوشیدند و پارچه شیر تر کرده، بر میان سر گذاشتند و کف دست و پا با آن تر کردند. بیمار رفته کثیرالهدیان یک بار خواب رفت و عرق کرد که در نظر مردم کرامت نمود.

و دیگر شیر شتر و بول شتر و بوی شتر در ازاله استسقا عجب دوا می‌بارک است. وقتی در هندوستان قحطی بود؛ از غلّه نارسیده خام خوردن اکثر را دست و پا ورم می‌کرد و بعضی به استسقا می‌کشید. همه را شیر شتر میسر نبود؛ بول شتر می‌دادیم، اکثر خوب می‌شدند و منع آب نموده عراق اذخر می‌دادیم خوب شدند.

در دفع سده و رفع تهیج از پوست ترب اثر خوب دیده شد و دیگر ادویه که مفرده به آن نمی‌رسد، افیون است که دوا می‌جمع دردها است و از اعاجیب دواهاست و از ترکیبات کثیرالنفوذ تریاق فاروق است و دواء المسک و کمونی و دیگری جالینوسی و ارسطوماخس که فقیر، مجرب و مروج اوست و دیگری تبادریطوس که فقیر، از این تراکیب تجربه‌های عجیب و غریب کرده ام و اکثر خواص که در شأن اینها نوشته‌اند به امتحان درست آمده است.

شخصی از عورات استسقا داشت و اکثر علاج‌های مقرر که در کتب طبی است کرده شد؛ مفید نیفتاد و تهیج از پا تا به سر رسید به مرتبه‌ای که در پیشانی انگشت فرو می‌رفت و آخر قطع امید شده بود. نفس به آخر رسیده که چند دادم با غسل همان روز تهیج فرو نشست و دیگر را دواء المسک خوب کرد. و شخصی را رجولیت رفته بود. پنج شش ماه اصلاً حرکت ندیده بود. جوان بود، معالجه می‌نمود، جلاب منضح سه چهار روز دادم و بعد از آن به جای حب دو مثقال تبادریطوس در وقت خواب دادم که صبح به عمل آید و آن جوان در خواب رفت و همان ساعت نعوظ شده برخاست. بسیار خوشحال شد. صبح پنج شش مرتبه عمل کرد و چنان قوت یافت که از اول بهتر و بیشتر. وقتی دیگر سستی به هم رسید، باز همان خورد خوب

شد. و چندین کس را ارسطوماخس از هیضه و تب بلغمی و ربو و تنگی نفس و نفث دم که به شدت رسیده بود، خلاص کرد و از ترکیب جالینوسی برای دفع فساد لون و قوت معده اثرهای خوب کلی دیده شد و از کمونی برای دفع برودت و دفع ریاح و قولنج و دفع تب بلغمی، مجرب اکثر اطبا است و تریاق فاروق مستغنی از شرح و بیان است و از خبث‌الحدید برای استحکام لثه و دفع بواسیر و قوت معده و فساد لون و قوت جماع و امساک اثرها دیده شده است.

و از شربت‌ها شربت فواکه اثر خوب در تقویت و دفع ضعف دیده شد و همچنین شربت گاوزبان و در کثرت فواید سکنجبین مستغنی از بیان است و از روغن‌ها روغن گل و بعد از آن زیت و از عرق‌ها گلاب و عرق بیدمشک و کاسنی و رازیانه؛ و فواید رازیانه بسیار است که مصلح خلط است و منقول است از بقراط که «هر که در فصل بهار هر روز یک درم با قند بخورد، آن سال بیمار نشود و اگر هر سال بخورد، همین فصل هرگز بیمار نشود تا وقت اجل.» راقم حروف، رازیانه را تجربه به این خاصیت درست یافت برای دفع بواسیر از کرات اثر خوب دیده شده که از مداومت آن بالکلیه برطرف شده. و برای تقویت باه و نعوظ و تقویت بدن و قوت، زرده نیم برشت بسیار مؤثر است و از عجایب چیزها است برای دفع ضعف در وقت قلت خون برای زیاده شدن خون صالح در بدن. و بادنجان و کلم و ترب و کندر و ماست هر کدام مقوی باه‌اند و منعظ - والله اعلم بالصواب -^۱.

و حاصل کلام در این مقام در بیان مرام آنکه هلیله کابلی که در آب اندازند و فرو رود، خواص آن، آن است که حافظه می‌افزاید و درد سر و استسقا و استرخاء معده و مقعد و رحم و تب‌های کهنه و قولنج و اسهال و امراض معدی و معوی و دماغی و سوداوی را علاج است و قطع بواسیر می‌کند و اعصاب و اغشیه و اعضا و رحم را استوار می‌کند و محکم^۲ می‌دارد و سده بلغمی می‌گشاید و صفرا و سودا و بلغم می‌راند و اندک آن شکم می‌بندد و بریان کرده قوی‌تر است و حمل معده را زایل می‌کند و قوت می‌دهد و بیخ دندان محکم می‌کند و چشم^۳ روشن می‌کند^۴ و حواس تیز می‌دارد و هر که هر روز هلیله بخورد سیاهی مو نگاه می‌دارد و مقدار شربت در مطبوخ پنج مثقال و نقوع هفت مثقال تا ده مثقال و سفوف دو مثقال تا چهار مثقال. زرد، مسهل صفرا است و سیاه، مسهل سودا و این مسهل همه زرد، صفرا بیشتر می‌راند و خفقان دفع می‌کند و مصلح سکنجبین است که مضر است به سپرز و عناب و سیستان و آلوی سیاه و هلیله سیاه مسهل سودایند و دیگر خواص مثل اخوانند و آمله و بلبله مثل برادرانند در اکثر خواص و طبیعت^۵ بارد یابس و همه قابضند و اسهالشان به عصر است. و پوست انار نزدیک^۶ به اینها و ترش نزدیک‌تر از شیرین.

۱. از اینجا به بعد مجدداً متن نسخه «د» موجود است.

۲. د: - محکم

۳. د: - محکم

۴. د: + را

۵. د: می‌افزاید

۶. د: طبع

در معنی، این سه هلیله به منزلهٔ موالید ثلاثه‌اند نسبت به بدن انسان^۱ در مراتب قوام^۲ بدن و با امله به منزلهٔ عناصر اربعه و ارکان و اخلاط و با بلیله به جای خمسۀ متخیره در علو رتبت بدن انسان و با غسل و روغن بادام که متمم ترکیب اطریفلند به منزلهٔ سبعة سیاره در تربیت بدن و تصحیح و تقویم^۳ و تنویر نفس و قوا و حواس و حفظ و نگاهداشت اجزای بدن به مقتضی اعتدال لایق به مزاج هر شخص. چون غرض بیان بعضی خواص بود که به راقم حروف ظاهر شده، به همان اقتصار نمود^۴ و ذکر تکریر که در مواضع به قلم آمده برای مبالغه و تأکید است - والسلام والله اعلم بالصواب - تم^۵.

معنی برخی از اصطلاحات پزشکی و بیماری در رساله

احشاء: اندرونه، روده‌ها، دل و روده

اخلاط اربعه: هر چهار خلط در بدن، صفرا، سودا، دم، بلغم.

استرخاء: فلج، سستی اعضا

استسقا: بیماری است که پس از دردهای کبد و تب‌های آن پیدا می‌شود و شکم بزرگ می‌گردد، چنان‌که اگر آن را به حرکت درآورند، مضمضه (جنابیدن آب) آب از آن شنیده می‌شود و بول بیمار سرخ رنگ می‌گردد.

اطریفل: چون آملج را با هلیله و بلیله معجون کنند، اطریفل است که بیماری‌های سودا و بلغم را و ضعیفی تن را منفعتی عظیم دهد.^۶

اغشیه: به معنی پوشش دل و جمع غشا، پوشش

امتلاء: پر شدن شکم، سیری

بارد: سرد

بلغم: خلطی از اخلاط چهارگانهٔ بدن^۷ و باشد که جگر بس گرم نباشد و اندر پزاندن صفو کیلوس که آن را هضم دوم گویند تقصیری افتد و چیزی بماند که به خامی گراید، آن بلغم باشد.^۸

یوانسیر: عبارت از زیادتی است که بر دهانهٔ مقعد روید و آن از خون سوداوی غلیظ پدید آید.

۱. د: - نزدیک

۲. د: مر انسان را

۳. د: در تقویم

۴. د: در تقویم و تصحیح و تربیت بدن

۵. نسخهٔ د در اینجا با عبارت «ختم نمود» پایان می‌یابد.

۶. ابومنصور هروی، الابنیه عن حقایق الادویه، ص ۱۶.

۷. منتهی‌الارب.

۸. جرجانی، ذخیرهٔ خوارزمشاهی، ص ۱۸۹.

تجفیف: خشکانیدن^۱

تریاق: پادزهر، معرب تریاک

تزخر: آن است که مقعد بگدازد و زودازود تقاضای برخاستن کند و هر گاه که برخیزد، چیزی اندک اندک جدا شود و چنان که از مرغی جدا شود و چیزی باشد غلیظ مخاطی و بعضی با خون آمیخته و با رنج و گریستن جدا می شود.^۲

تهنج: آماسیدن، برتمیدن

جالی: جلا دهنده^۳

حمرت: سرخی و التهاب پوست، باد سرخی، سرخ باد

دواء المسک: معجونی است مقوی قلب که در ضمن برای درمان بیماری‌های معده، صرع، فالج، تنگی

نفس و... مفید است.

دوار: یعنی سرگشتن و آن علتی است که مردم را چنان نماید که جهان گرد او می‌گردد و سر و دماغ

او نیز می‌گردد.^۴

ربع: تب ربع، نوعی تب نوبه که هر چهار روز یک بار ظاهر شود. تب‌های عفونی و سودایی یک روز

آید و دو روز نه، این را ربع گویند.^۵

ربو: دشخواری دم زدن را ربو گویند.^۶ تنگی نفس، در این بیماری، بیمار نفس سریع و متواتر و اندک

اندک بر می‌کشد و گاه با تنگی نفس مقرون است.^۷ یکی از بیماری‌های تنفسی که بر اثر آن فرد مبتلا

نمی‌تواند به آسانی نفس بکشد و نفس او تند و پی در پی است؛ مانند اینکه بسیار دویده باشد. علت اصلی

این بیماری گرفتگی منفذ عبور هوا بر اثر جمع شدن ماده و خلط در ریه، شش، رگ و شریان‌ها است.^۸

زحیره: رجوع شود به تزخر

سپرز: طحال

صدر: آن را گویند که هر گاه مردم بر پای خیزد و چشم او تاریک شود و سر او بگردد و بیم باشد که

بیفتد و ضعف اندر آید.^۹

۱. محمد پادشاه، آنندراج.

۲. جرجانی، ذخیره خوارزمشاهی، ص ۲۹۳.

۳. دهخدا، لغت نامه.

۴. جرجانی، ذخیره خوارزمشاهی، ص ۳۰۸.

۵. جرجانی، الاغراض الطبیه و المباحث العلائیه، ص ۷۹۰.

۶. جرجانی، ذخیره خوارزمشاهی، ص ۶۴.

۷. تهانوی، کشف اصطلاحات الفنون، ص ۸۷.

۸. ابوعلی سینا، قانون در طب، ج ۳، ص ۴۰۶.

۹. جرجانی، ذخیره خوارزمشاهی، ص ۴۷.

سده: گرفتگی بینی، بیماری است که به بینی استوار شود و صاحب آن نفس نتوان زد، گرفتگی خیشوم و آن چیزی است که حبس می‌شود نفس در داخل و مانع نفوذ شیء از حلق به بینی و از بینی به حلق می‌شود. منعی که در مجرای غذا واقع شود تا فضول عبور نتواند کرد و گاه باشد که علت بول، خون و شکافتن رگی شده باشد.^۱

سفوف: داروی کوفته و بیخته که بدون معجون کردن با کف دست می‌خورند.

سودا: نام خلطی از اخلاط اربعه^۲

شیخوخت: دوران پیری

صداع: سر درد یا درد سر و آن صداع از تأثیر ماده‌ای خاص در سر به وجود آمده است.^۳

صرع: اختلال مزمن عصبی که ناشی از تخلیه‌های غیر عادی انرژی عصبی از قسمت آسیب‌دیده مغز است. پزشکان قدیم انگیزه ظهور صرع را وجود سده‌ای در منافذ پیشین تجویف مقدم دماغ می‌انگاشتند و آن را شکل گرفته از بخار سوداوی یا بلغمی می‌دانستند که به سوی مغز حرکت می‌کند.^۴

عصر: فشار و سختی^۵

فالج: واژه‌ای عربی و به معنی حالی است که در نیمه چیزی پدید آید و بر اثر آن حال، آن نیمه از نیمه دیگر جدا گردد و وجه تسمیه آن به این دلیل است که در این بیماری نیمی از تن دچار سستی می‌شود.^۶

فلونیا: معجونی مسکن و مخدر است که اساس آن از بنگ دانه و شیره تریاک و برخی از نباتات است و دو نوع فارسی و رومی دارد.

قلق: نا آرامی^۷

قولنج: آن آفتی است که در امعای غلاظ به پا می‌شود با درد بسیار شدید که شدتش گاه سبب هلاک می‌شود، درد قولون.

قوة ماسکه: قوه‌ای که غذا را در مدت طبخ و هضم هاضمه نگهداری می‌کند.

گرده: کلیه^۸

لقوه: علتی که اندر عضله‌ها روی افتد و چشم و ابرو و پوست پیشانی و لبها کور گردد و از نهاد طبیعی

۱. ابوعلی سینا، قانون در طب، ج ۱، ص ۳۴.

۲. محمد پادشاه، آندراج.

۳. ابوعلی سینا، قانون در طب، ج ۳، ص ۳۰۶.

۴. جرجانی، خفی‌علایی، ص ۱۳۵.

۵. محمد پادشاه، ۱۳۶۳.

۶. ابوعلی سینا، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۲۰.

۷. محمد پادشاه، آندراج.

۸. دهخدا، لغت نامه.

بگردد.^۱ کج شدن صورت است یا به جهت تشنجی که در یک طرف صورت است که آن را به خود می کشد یا رخوت و سستی که در یک طرف صورت پدید آید.^۲

مالیخولیا: در اصل به معنی خلط سیاه و سودا است. اطباء قدیم ظهور مالیخولیا را از خطّ سودایی در جرم مغز یا تجاویف سه گانه آن می دانستند. مبتلایان این بیماری همواره بداندیش و ترسو و بی عرضه و اندوه مند و گاهی دچار بی خوابی و آشفتگی روانی هستند.^۳ مولی نام سودا است و خون نام خلط است و چون خواستند که گویند خلط سودا، گفتند مالیخولیا و خداوند این علت را مالیخولیایی گویند.^۴

مثقال: در اصل به معنی وسیله ای برای اندازه گیری ثقل و سنگینی است و در اصطلاح یکی از مقیاسات وزن است. خوارزمی در مفاتیح العلوم آن را برابر وزن یک و سه هفتم درهم می داند.^۵ وزن آن بر حسب دستگاه متری برابر ۴/۹۴ گرم است.

مرقق: رقیق کننده

معدی: مربوط به معده.

معوی: مربوط به امعا و روده ها.

منقی: پاک کننده^۶

نفث الدم: نف خون، خلط خونی و خونریزی ریه.

نوازل: جمع نزله، در تفاوت نزله و زکام ابن سینا گفته است: «این هر دو بیماری در این حالات مشترکند که از سیلان مغز ناشی می شوند، لیکن بعضی از مردم آنچه را در گلو ریزد، نزله و آنچه از راه بینی ریزد، زکام گویند. نزله گاهی به گلو و ریه و مری و معده می رسد و ممکن است معده را زخمی کند و گاهی سبب خفگی ها، ذات الریه؛ ذات الجنب شود.»^۷

نواصیر: جمع ناصور، همچون ناصور است و فرق آن است که ناصور مقعر است و باصور فرونی است بر مقعد و ناصور بعضی گدازه دارد، با دو ثقل به وی اندر آید و بگذرد و بیرون آید و بعضی جز ریم و زرداب، چیزی نیالاید.^۸

وجع: درد

وسواس: علامت های اولیه مالیخولیا از این قرار است: پندار بد، ترس بدون سبب، ترس همه نوع،

۱. ابوعلی سینا، قانون در طب، ج ۱، ص ۳۹.

۲. ابن هندو، مفتاح الطب و منهاج الطلاب، ص ۳۱۲.

۳. ابوعلی سینا، قانون در طب، ج ۳، ص ۱۲۴.

۴. جرجانی، ذخیره خوارزمشاهی، ص ۲۹۷.

۵. خوارزمی، مفاتیح العلوم، ص ۲۰.

۶. دهخدا، لغت نامه.

۷. ابوعلی سینا، قانون در طب، ج ۳، ص ۳۰۶.

۸. جرجانی، الاغراض الطبییه و المباحث العلائیه، ص ۷۱۷.

ترس از چیزهایی که هست و چیزهایی که نیست. اکثراً بیمار بيمش از چیزهایی است که ترس آور نیستند.^۱
هلیله: هلیله میوه‌ای است به رنگ زرد یا سیاه، کروی یا تخم مرغی کشیده و بسیار سخت و سنگی که بر سطح خود پنج خط برجسته را به طور نمایان داشته و در یک طرف نوک تیز و طرف دیگر کمی مدور است و به طول ۲ - ۴ سانتیمتر دیده می‌شود. این میوه‌ها متعلق به وارینته‌های درختی است که به طور وحشی در جنگل‌های شمال، مرکز و بنگال هندوستان رویش دارد. چنانچه میوه‌های درخت را هنگامی که نارس باشد، چیده و خشک نمایند، رنگ آن تیره و سیاه می‌شود که در آن صورت به نام هلیله سیاه معروف بوده و به عنوان مسهل، مصرف سنتی دارد. اگر میوه‌ها کاملاً برسند، رنگ زرد متمایل به قهوه‌ای خواهند داشت که بسیار سخت بوده و به نام هلیله زرد یا هلیله کابلی معروفند و به علت تانن فراوان، جهت رفع اسهال و تقویت معده، مصرف سنتی دارد. جرجانی نیز گفته است: «هلیله را انواع است: زرد است و سیاه است و کابلی است، اما زرد، غوره است و کابلی، پخته است و سیاه تمام رسیده است... و هلیله‌ها همه سرد است به درجه اول و خشک است به درجه دوم». هلیله را انواعی است که متقدمین نیز درباره آن سخن‌هایی را نقل کرده‌اند. انواع هلیله چنان است:

هلیله زرد: چنان که غافقی در جامع‌المفردات از ابن ماسویه نقل کرده است، «نوع مرغوب هلیله زرد آن است که رنگش زرد باشد و به سرخی نزدیک بوده، سنگین و توپُر باشد». هلیله را انواع است؛ زرد است و سیاه است و کابلی است، اما زرد، غوره است و کابلی، پخته است و سیاه تمام رسیده است و هلیله زرد که از چین افتد باریک و سبک باشد و بهترین، آن باشد که فربه‌تر باشد و زرد باشد و اندکی به سبزی زرد و سخت باشد. هلیله زرد چینی، بهتر آن باشد که همچون منقار مرغ خمی دارد و گفته‌اند هلیله زرد گرم‌تر از سیاه است و همه صفرا بشکنند و جذام را سود دارد، اما هلیله زرد اسهال صفرا کند با اندکی بلغم رقیق و معده را بزدايد و قوت کند و اندر داروهای چشم به کار آید و استرخاء چشم را ببرد و آب دويدن از چشم باز دارد.^۳
هلیله سیاه: هلیله چینی (صینی)^۴ و هلیله سیاه خفقان را سود دارد و استفراغ سودا کند و خداوند سپرز را و خداوند بواسیر را سود دارد.^۵

هلیله کابلی: چنانچه غافقی در جامع‌المفردات از اسحاق ابن عمران نقل کرده است، بهترین نوع هلیله‌ها، «هلیله کابلی» است. «الكابلی أفضل الهللجات و هو أسود دسم (چرب) أطيب طعاماً من غيره» هلیله را انواع است و کابلی آن بهتر باشد که فربه‌تر و سنگی‌تر باشد و اندر بن آب نشیند و هلیله کابلی، استفراغ سودا و بلغم کند و اندک مایه منش گشتن آرد و تری‌های معده را به خویشتن اندر خورد و بدین سبب استسقا را

۱. ابوعلی سینا، قانون در طب، ج ۳، ص ۲۳۴.

۲. جرجانی، ذخیره خوارزمشاهی، ص ۱۸۵.

۳. همان.

۴. ابن جلجل، طبقات الاطباء و الحکما، ص ۷.

۵. جرجانی، ذخیره خوارزمشاهی، ص ۱۸۵.

۶. ابن عربی، منتخب کتاب جامع‌المفردات غافقی، ص ۴۲۶.

سود دارد.^۱ بعضی زرد است و در وی خامی است و بعضی کابلی است پخته تر است و بزرگ است و بعضی سیاه است و تمام رسیده. و از هلیله زرد آنچه زردی او به سبزی گراید بهتر است، خاصه آنچه صلب و سنگی تر است. و از هلیله‌ها بعضی چینی است، باریک‌تر است و سبک‌تر. بهترین او آن است که دنبال او همچون منقاری است. جمله نزدیکند به سردی اندر درجه اول و خشکی اندر دوم.^۲

منابع:

۱. ابن العربی، منتخب کتاب جامع المفردات غافقی، ترجمه انگلیسی ماکس مایرهوف، جرجی صبحی، تهران، دانشگاه علوم پزشکی ایران، ۱۳۸۷ هـ. ش.
۲. ابن جلجل، سلیمان ابن حسان الاندلسی، طبقات الاطباء و الحکما، ترجمه سید محمد کاظم امام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۹ هـ. ش.
۳. ابن هندو، ابوالفرج علی بن الحسین، مفتاح الطب و منهاج الطلاب، به اهتمام محمد تقی دانش پژوه و دکتر مهدی محقق، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۸ هـ. ش.
۴. ابوبکر ربیع ابن احمد الاخوانی اللاری، اختیارات بدیعی، به اهتمام محمد تقی میر، تهران، شرکت دارویی پخش رازی، ۱۳۷۱ هـ. ش.
۵. ابوریحان بیرونی، صیدنه، ترجمه ابوبکر علی بن عثمان کاسانی، به اهتمام منوچهر ستوده؛ ایرج افشار، تهران، مرکز چاپ دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۷ هـ. ش.
۶. ابوعلی سینا، قانون در طب، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، تهران، سروش، ۱۳۷۰ هـ. ش.
۷. الگود، سیریل، طب دردوره صفویه، ترجمه محسن جاویدان، تهران، دانشگاه، ۱۳۵۷ هـ. ش.
۸. بخاری، ابومنصور حسن بن نوح القمری، التنبییر، به اهتمام سید محمد کاظم امام، تهران، بنیاد نیکوکاری نوریانی، ۱۳۵۳ هـ. ش.
۹. تهانوی، محمد علی بن علی، کشف اصطلاحات الفنون، به اهتمام المولوی محمد وجیه، چاپ افست، استانبول، ۱۹۸۴ م.
۱۰. جرجانی، سید اسماعیل، خفای علایی، به اهتمام علی اکبر ولایتی و محمود نجم‌آبادی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۹ هـ. ش.
۱۱. _____، الاغراض الطبییه و المباحث العلائیه، به اهتمام حسن تاج بخش، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵ هـ. ش.
۱۲. _____، ذخیره خوارزمشاهی، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، چاپ عکسی، تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۵ هـ. ش.
۱۳. خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب، مفاتیح العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ هـ. ش.

۱. جرجانی، ذخیره خوارزمشاهی، ص ۱۸۵.

۲. جرجانی، الاغراض الطبییه و المباحث العلائیه، ص ۲۹۸.

۱۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران و مؤسسه لغت نامه دهخدا، ۱۳۷۳ هـ.ش.
۱۵. محمد بن زکریای رازی، المنصوری فی الطب، به اهتمام حازم الکبری الصدیقی، کویت، بی نا، ۱۴۰۸ ق.
۱۶. محمد پادشاه، آنندراج، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۶۳ هـ.ش.
۱۷. مومیایی، حکیم نیر واسطی، تاریخ روابط پزشکی ایران و پاکستان، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی و طب اسلامی و مکمل و دانشگاه علوم پزشکی ایران، ۱۳۸۲ هـ.ش.
۱۸. هروی، ابومنصور علی، الابنیه عن حقایق الادویه، به اهتمام سعید محبوبی اردکانی و احمد بهمنیار، تهران، دانشگاه، ۱۳۷۱ هـ.ش.
۱۹. همت خواه، فرهاد، دایره المعارف پزشکی خانواده، تهران، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی عصر کتاب، ۱۳۷۱ هـ.ش.

فهرست نسخ خطی

۱. نظام الدین احمد گیلانی، رساله فی شرح هلیلیج، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۳۲۲۳، ۱۰۲۸ هـ.ق.
۲. نظام الدین احمد گیلانی، رساله فی شرح هلیلیج، تهران، کتابخانه شخصی رشید تفتقد، بی تا.

